



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بیان مرحوم محقق در این فصل دوم این است، فرمود: «و لو أصدقها ظرفاً على أنه خل فبان خمرًا قيل كان لها قيمة الخمر عند مستحليه و لو قيل كان لها مثل الخل كان حسنا و كذا لو تزوجها على عبد فبان حُرّاً أو مستحقاً»<sup>۱</sup> صورت مسئله این است که اگر چنانچه در هنگام انشای عقد نکاح ظرفی را که مظروفی دارد، مظروف آن ظرف را مهر این زن قرار داد به عنوان اینکه این مظروف سرکه است بعد معلوم شد خمر است، حکم چیست؟ «و لو أصدقها ظرفاً»؛ یعنی به لحاظ آن مظروف، بنا بر اینکه مظروف آن سرکه باشد بعد معلوم شد که شراب است. چند قول در مسئله است: یک قول این است که این مهر صحیح است ولی قیمت این را باید داد نه خود این را چون مالیت ندارد و چون بین مسلمین مالیت ندارد، «عند المستحل» باید قیمت گذاری شود و آن قیمت، مهریه قرار بگیرد. خود مرحوم محقق می فرمایند به اینکه اگر ما این را مثلی بدانیم نه قیمی، بگوییم مثل این یعنی خل و سرکه را باید بپردازد نه قیمت خمر را، این اولی است. «و لو قيل كان لها» برای زوجه «مثل الخل» یعنی به مقداری که در این ظرف هست این پُر از سرکه باشد، این قول حسن است. «و كذا لو تزوجها على عبد فبان حُرّاً أو مستحقاً»؛ همچنین اگر چنانچه مهریه کسی را شخص قرار داد بنا بر اینکه شخص عبد باشد بعد معلوم شد آزاد در آمد عبد نیست یا عبد دیگری است «مستحقاً للغير» در آمد، در این دو حال هم باید این را قیمت کرد؛ اگر عبد باشد که

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۶۹.

این را قیمت می‌کنند و اگر حُرّ باشد فرض می‌کنند که اگر عبد باشد چقدر قیمت دارد، آن قیمت را به عنوان مهریه می‌پردازند.

حالا اصل ترسیم صورت مسئله معلوم شود تا ببینیم به اینکه چند قول است و ادله اقوال چیست و کدام قول حق است؟ این سه چهار امر باید در طول هم مشخص شود. مشابه این را مرحوم آقا شیخ حسن پسر بزرگ مرحوم کاشف الغطاء ترسیم کرده است اقوال و آراء فقهاء (رضوان الله علیهم) را ذکر کردند بعد فرمودند: «و المسألة لا تخلو عن اشکال»، به نتیجه نرسیدند.<sup>۱</sup>

اقوال در مسئله به ضمیمه قول مرحوم آقا شیخ حسن کاشف الغطاء - که او معاصر مرحوم صاحب جواهر بود چهار پنج سال قبل از ایشان رحلت کرد - تقریباً چهار قول می‌شود. یک قول این است که این مهر باطل است به «مهر المثل» برمی‌گردد. اول باید بحث کرد که آیا این مهر صحیح است یا نه؟ اگر باطل بود به «مهر المثل» برمی‌گردد و اگر این مهر صحیح بود سخن از قیمی بودن، سخن از مثلی بودن و مانند آن مطرح است. پس اگر این مهر باطل باشد مهری در عقد نشده و اگر آمیزش شده یا وفاقی رخ دارد، «مهر المثل» است. قول دوم این است که این مهر صحیح است. پس اول باید بحث کرد که آیا این مهر صحیح است یا نه؟ اگر صحیح نبود به «مهر المثل» برمی‌گردد «عند آمیزش» و اگر صحیح بود آیا مثل را باید بدهد یا قیمت را باید بدهد، چکار باید بکند؟ اینجاست که قائلین به اینکه این مهر صحیح است بعضی می‌گویند مثلی است و بعضی می‌گویند قیمی است. بعضی که می‌گویند مثلی است می‌گویند سرکه مثل دارد و مهر سرکه قرار گرفت و این سرکه نبود یک ظرف دیگری از سرکه باید به عنوان مهر پرداخت شود. دیگران که می‌گویند این قیمی است، می‌گویند به اینکه این مظروف

۱. أنوار الفقاهة - کتاب النکاح (لکاشف الغطاء، حسن)، ص ۲۰۸ و ۲۰۹.

خارجی را مهر قرار داد و این مظروف خارجی که سرکه نیست تا شما بگویید سرکه مثل دارد یا قیمت سرکه را بدهیم! خود این شیء که حرام است، مثل این هم که حرام است؛ پس این نه عین دارد و نه مثل، چاره جزء قیمت نیست و قیمت آن هم «عند المستحلین» است.

«فتحصل» بعضی‌ها در اینجا به یک نتیجه نرسیدند مثل مرحوم آقا شیخ حسن که سرانجام فرمود «و المسألة لا تخلو عن اشكال»، نظری ندارد. آنها که نظر دادند در دو بخش وارد شدند: یکی اینکه آیا این مهر صحیح است یا نه؟ این طور نیست که ردیفی ما بگوییم یک عده می‌گویند «مهر المثل»، یک عده می‌گویند مثل، یک عده می‌گویند قیمت، این طور که نیست. در طول یعنی طول! وقتی مسئله طولی شد باید طولی طرح کرد که «هل یصح أم لا»؟ اگر «لا یصح»، «مهر المثل» است هیچ یعنی هیچ! نه مثل بدهکار است نه قیمت، زیرا مهر نه جزء عقد است نه شرط عقد است و بر فرض اینکه باشد جزء نیست. بنابراین عقد «بلا مهر» صحیح است، حتی قبلاً بزرگان فقهی هم فرمودند شرط عدم مهر بکند هم صحیح است؛ یعنی زن و شوهر ازدواج می‌کنند به شرطی که مهر نباشد. پس معلوم می‌شود که هیچ یعنی هیچ! هیچ سهمی برای مهر در نکاح دائم نیست. آن نکاح منقطع است که «لا نکاح إلا بأجلٍ و أجرٍ»<sup>۱</sup> ولی در نکاح دائم نه جزء است نه شرط، حتی شرط عدم هم بکنند صحیح است، منتها اگر آمیزش شد «مهر المثل» است، طلاق قبل از این شد حکم خاص خودش را دارد.

پس باید در دو مقام بحث کرد که آیا اگر چنین حادثه‌ای شد «هل یصح المهر أم لا»؟ اگر گفتیم مهر صحیح نیست تبدیل به «مهر المثل» می‌شود «عند آمیزش»، اگر گفتیم صحیح است باید ببینیم که آیا مثل این را باید بدهد چون سرکه مثلی است و این خودش در خارج وجود ندارد مثل این را باید داد یا قیمی است برای اینکه قیمت

۱. ر. ک. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام، ص ۲۳۲ و ۲۳۳.

خمر را باید داد؟ مثل سرکه را باید داد «کما ذهب إليه صاحب مسالك و امثال ذلك»،<sup>۱</sup> قیمت این را باید داد «کما ذهب إليه بعض آخر»، «لا أدري» در مسئله است که از مرحوم آقا شیخ حسن کاشف الغطاء است؟ پس یا «لا أدري» است یعنی حرفی برای گفتن ندارند مثل این بزرگوار، یا وارد مسئله می‌شوند در دو مقام بحث می‌کنند که آیا «هل يصح المهر أم لا؟» اگر «لا يصح» نوبت به «مهر المثل» می‌رسد، اگر «يصح» ببینیم که آیا مثل خل و سرکه را باید بپردازد یا قیمت خمر را باید بپردازد؟ این ترسیم صورت مسئله است.

«و الذي ينبغي أن يقال» این است که در بحث تقدیم عنوان بر اشاره و اشاره بر عنوان در بحث نماز جماعت مطرح شد که اگر مأمومی وارد شد دید عده‌ای دارند نماز جماعت می‌خوانند و به یک شخصی اقتدا کردند و او هم به قصد اینکه فلان شخص امام جماعت این مسجد است و او را می‌شناسد دیگران را نمی‌شناسد و نمی‌خواهد به غیر او اقتدا کند. او آمد اقتدا کرد بعد معلوم شد که امام جماعت در آن روز بیمار بود دیگری آمد سرجای او، آنجا مطرح کردند که آیا عنوان مقدم است یا اشاره؟ این شخص به عنوان امام راتب آمد و به او دارد اقتدا می‌کند بعد معلوم شد که دیگری است؛ اگر اشاره مقدم باشد یعنی من دارم به این امام حاضر اقتدا می‌کنم خیال می‌کنم او همان امام راتب است، اینجا نماز او درست است چرا؟ چون او اشاره کرد که من به این آقا دارم اقتدا می‌کنم منتها خیال کرد که او همان امام راتب است. اشاره وقتی بر عنوان مقدم باشد نماز این شخص صحیح است؛ ولی اگر عنوان مقدم بر اشاره باشد مشکل دارد! او به امام راتب اقتدا کرد و خیال کرد که امام راتب این آقا است و اگر امام راتب نبود اقتدا نمی‌کرد یا به هر حال تردید داشت؛ او به امام راتب اقتدا کرد به این عنوان اقتدا کرد بعد معلوم شد که دیگری است. آنجا مطرح کردند که اگر عنوان مقدم بر اشاره باشد نماز این آقا مشکل است، اگر اشاره مقدم بر عنوان باشد

۱. مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۱۸۳.

نماز این آقا درست است. در اینجا وقتی می‌گویند «جعلت هذا المظروف مهراً أنکحت علی هذا المهر» اگر عنوان خل و سرکه مطرح باشد مهر درست است منتها خیال می‌کنند مظروف این سرکه است بعد معلوم شد مظروف این خمر است، هیچ یعنی هیچ! جا برای بطلان نیست. اصلاً مسئله، مسئله ضمان ید نیست تا بگوییم مثلی است یا قیمی! اینها روی سرکه عقد کردند خیال کردند این سرکه است نشد، دیگری بدل نیست مصداق آن مهر است، این کجا و آن کجا! تعجب از صاحب جواهر است با اینکه او سلطان فقه است به این قسمت عنایت نکرده است! اصلاً سخن از ضمان نیست، ضامن چه باشد؟! اگر گفتند «أنکحت علی خل» و خیال کردند این خل است، با خیال که کار حل نمی‌شود! آنچه که مهر است خل و سرکه است و سرکه در عالم فراوان است. روی این شیء خارجی که مهر نیستند. اگر سرکه بعدی را دارند به او می‌دهند به عنوان مصداق آن عنوان است نه به عنوان بدل تا شما بگویید بدل اوست مثلی است یا قیمی! این روی سرکه است و سرکه باید بپردازند.

اگر چنانچه عنوان نباشد، اشاره مقدم باشد که کاری به خل ندارند. گفتند «أنکحت» روی مظروف این ظرف که این مظروف - مظروف یعنی مظروف! - خمر است «و لا غیر» منتها خیال کردند این سرکه است. مهریه آن خیالشان نیست، این عین خارجی است و این عین خارجی که «لا قيمة له» و چون «لا قيمة له» در فضای اسلامی مالیت ندارد، مهر باطل است و وقتی مهر باطل شد به «مهر المثل» برمی‌گردد. وقتی می‌گویند ضمان ید یا ضمان معاوضه فرع بر مالیت شیء است. اگر یک شیء مال بود این یا ضمان معاوضه است در بیع و اجاره و امثال آن یا ضمان ید است اگر مثلی بود مثل، قیمی بود قیمت؛ اما اگر «لا مالیه له» نه ضمان ید دارد نه ضمان معاوضه دارد و چون ضمان ید ندارد نه مثل دارد نه قیمت دارد، پس «لا مالیه له» و چون «لا مالیه له فلا مهر».

«فتحصل» اگر عنوان، مهر شد یعنی «أنکحت» بر خل و خیال می‌کردند مظلوف این ظرف خل است، روی خیال که مهر نبستند، روی آن عنوان مهر بستند. وقتی که در ظرف را باز کردند و دیدند که خمر است می‌گویند بسیار خوب! سرکه مهریه بود و سرکه هم در عالم فراوان است، نه اینکه بدل بدهند، مصداق دارند می‌دهند چون سرکه مهریه شد. جای قیمت نیست، یک؛ حتماً باید سرکه بدهند، دو؛ چون که سرکه مثلی است و اصل را تلف کردند مثل آن را بدهند از آن قبیل نیست، این مصداق آن است. یک وقت انسان ظرف سرکه دیگری را با مظلوف از بین می‌برد، اینجا براساس «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدِّيَ»<sup>۱</sup> سرکه را ضامن است سرکه هم مثلی است یک ظرف سرکه باید بپردازد؛ اینجا جای ضمان ید است، یک؛ مثلی است، دو. اما اگر مهریه را سرکه قرار دادند، در این ظرف را باز کردند دیدند که خمر است، این بدل آن که نیست خیال می‌کردند که این مصداق آن است. مصادیق فراوانی دارد و باید به عنوان مصداق ادا کند نه به عنوان ضمان ید.

اگر گفتیم نه این چنین نیست، فرض دوم است؛ نه اینکه سرکه را مهریه قرار دادند، مظلوف این شیء «إِلا و لابد» مظلوف این «كائناً ما كان»، مظلوف این ظرف را مهریه قرار دادند؛ منتها خیال می‌کردند این مظلوف سرکه است، با خیال که عقد نبستند، با عین خارجی عقد بستند و عین خارجی هم که «لا مالیه له» و چون «لا مالیه له» این عقد «بلا مهر» است و وقتی عقد «بلا مهر» شد اگر آمیزشی نشد که هیچ و اگر آمیزش شد «مهر المثل» باید بدهد.

پرسش: اگر اختلاف کنند؟

۱. فقه القرآن، ج ۲، ص ۷۴.

پاسخ: این در محکمه قضا باید حل شود. غرض این است که ما دو مرحله داریم: یک مرحله فقاهاست و یک مرحله قضا. قاضی تابع مدرسه فتواست؛ فتوا را فقیه باید در جای خود بدهد، قاضی برابر آن فتوا در محکمه قضایی حکم بکند. در مدرسه فتوا این است که اگر چنانچه سرکه را مهر قرار دادند و خیال کردند مظروف این ظرف سرکه است، با خیال که عقد نیستند، با سرکه عقد بستند، در ظرف را باز کردند دیدند این خمر است می‌گویند هیچ، سرکه را باید پردازد، این سرکه به عنوان بدل نیست، به عنوان مصداق مهر است. اما اگر نه، اشاره مقدم بر عنوان بود، گفتند آنچه که در این ظرف است «إلا و لابد» همین مهر است منتها خیال کردند که این سرکه است، با خیال که عقد نمی‌بندند، این هم که در ظرف است مالیت ندارد؛ بنابراین مهر می‌شود باطل و وقتی مهر باطل شد به «مهر المثل» برمی‌گردد در صورتی که پرداخت آن لازم باشد مثل هنگام آمیزش. ببینید خیلی مسئله فرق می‌کند!

پرسش: اینجا جای مصالحه نیست؟

پاسخ: نه، برای اینکه از فقیه سؤال نمی‌کنند که آن آقایان چگونه بستند، از فقیه سؤال می‌کنند که اگر این طور گفتیم حکم چیست، اگر آن طور گفتیم حکم چیست، دو گونه تصویر دارد مثل همان نماز جماعت.

پرسش: ...

پاسخ: این تحلیل کار هر کسی نبود. اگر ایشان مشکل داشتند که آیا عنوان مقدم است اشاره مقدم است یا خل را قرار دادند مظروف را قرار دادند، اگر آن را قرار دادند حلال است این را قرار دادند حرام است بله؛ اگر فقیه در محکمه قضا نشسته باشد باید پرس و جو کند سؤال کند که شما چکار کردید؟ ولی دست فقیه باز است می‌گوید اگر این طور کردید این صحیح است، این طور کردید باطل است، فقیه که مسئول تحقق موضوع خارجی نیست. در نماز جماعت هم همین طور است حالا نمی‌دانند نماز این آقا صحیح است یا نماز آن آقا باطل است؟! اینها از این فقیه

سؤال می‌کنند که ما اقتدا کردیم نمی‌دانیم نماز ما درست است یا درست نیست؟! آن فقیه به آنها می‌گوید که اگر شما آمدید قصد کردید که این جمعیت به یک امام عادل دارند اقتدا می‌کنند من به این شخص چون امام عادل است اقتدا می‌کنم برای اینکه اینها مورد اطمینان من هستند منتها من خیال می‌کنم این امام همان امام راتب است اسم او هم فلان است ولی من دارم به این آقا اقتدا می‌کنم برای اینکه این جمعیت دارند به او اقتدا می‌کنند، او نمازش درست است. یک وقت است می‌گوید من فقط آن آقا را می‌شناسم دیگران را نمی‌شناسم تردید دارد و مانند آن بعد آمد دید آن آقا نیست، نماز او مشکل است.

بنابراین کار فقیه این نیست که بپرسد که شما چکار کردید یا شما چکار کردید. مستفتی هر طور صورت مسئله را طرح کند، فقیه جواب می‌دهد، جای ماندن نیست، ابهامی در کار نیست. پس اگر اینها قصد خل کردند مهریه سرکه است و درست است و اگر مظروف این ظرف خمر در آمد نباید گفت چون ضمان، ضمان ید است و سرکه مثلی است باید مثل را داد، سخن از ضمان نیست، مصداق یکی از مصادیق سرکه را باید بدهد. وظیفه قاضی این است که تحقیق کند موضوعات را؛ اگر خودش اهل نظر باشد در مسئله فقه فتوا را باید تبیین کند و برابر آن در محکمه قضا عمل بکند و اگر نبود باید به اهل آن مراجعه کند. غرض این است که در مسئله فقه، وظیفه فقیه این است که هر چه مستفتی استفتاء کرد پاسخ بدهد؛ در مسئله قضا چون کار اجرایی هم هست باید تحقیق بکند که این طور شد یا آن طور شد، قاضی که نمی‌تواند بگوید اگر آن طور شد درست است این طور شد باطل است! قاضی باید تحقیق بکند.

پرسش: چرا حکم به بطلان نکنیم در حالی که یکی از شرایط عوضین این است که مبیع باید معلوم باشد؟!



پاسخ: نه، آنها چون گفتند «علی أنه خل» در فضای علم اینها علم داشتند یا غرر در کار نبود جهل نبود و مانند آن. اینها را در دنبال فروغ علم و جهل ذکر کردند که «لو أصدقها سورة» باید معین کند «و لو أصدقها كذا» باید معین کند، در فروعات علم و جهل معین کردند، حالا چون خیال کردند که این سرکه است جهلی نداشتند. محور اصلی سرکه بود منتها خیال می کردند که مظروف سرکه است، این نشد یک مظروف دیگر، جهلی در کار نبود.

بنابراین اگر چنانچه علم داشته باشند که این خمر است که جدّ متمشّی نمی شود، مگر اینکه جاهل به مسئله باشند و اگر جهل داشته باشند منتها خیال کنند، جدّ متمشّی می شود منتها حکم شرعی آن این است که وقتی اشاره کردند که این شیء خارجی را ما مهر قرار بدهیم «و لا غیر» و این هم مالیت ندارد، مهر باطل است، نه اینکه مهر صحیح است به دنبال این می گردند که این مثلی است مثل آن را بدهد یا قیمی است قیمت آن را بدهد.

پس بنابراین راهی برای ابهام مرحوم آقا شیخ حسن کاشف الغطاء (رضوان الله علیه) نیست مسئله روشن است، و راهی هم برای اینکه عرضی یکسان را ردیفی بحث کردن هم نیست که مرحوم شهید در مسالک بحث کرد صاحب جواهر بحث کرده است.<sup>۱</sup> نظم ریاضی یعنی نظم ریاضی! «المقام الاول، المقام الثانی، هل یصح المهر أم لا»، «علی البطلان» که سخن از مثل و قیمت نیست، «علی الصحة» مصداق است، نه مثل و قیمت. اگر این مهر خل است و صحیح است، ضمان ید نیست. سرکه را مهر قرار دادند، این ظرف سرکه نبود سرکه دیگر، نه اینکه این مثل اوست یا قیمت اوست یا بدل اوست. اگر عنوان مقدم است سرکه مهر است و وقتی سرکه مهر باشد باید سرکه تحویل بدهد.

۱. مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۱۸۳ - ۱۸۵؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۳۳ - ۳۶.

بنابراین اگر چنانچه روی عنوان خل و سرکه مهر بستند، این عقد صحیح است، یک؛ تلف نشده تا ما بگوییم ضمان ید هست و ضمان ید در مثلی مثل در قیمی قیمت، مصداق دارد و باید مصداق آن را پردازد و اگر چنانچه روی مظلوف معین عقد بستند منتها خیال می‌کردند که این سرکه است ولی آنکه محور عقد شد و انشاء شد همین مایعی است که در این ظرف است، این باطل است و وقتی باطل بود سخن از مثل و قیمت نیست. مثل و قیمت در جای صحیح است؛ یعنی اگر در فضای اسلامی یک کسی ظرف شراب دیگری را ریخت، این «علی الید» شامل حال او نمی‌شود تا ما بگوییم او ضامن است و اگر قیمی بود قیمت، مثلی بود مثل؛ یا برگ قمار کسی را گرفت پاره کرد، این مالیت ندارد تا بگوییم «علی الید» شامل حال او می‌شود اگر مثلی است مثل و اگر قیمی است قیمت. ضمان ید فرع بر مالیت آن شیء است و اگر چیزی در فضای اسلامی مالیت نداشت سخن از «علی الید» نیست، سخن از ضمان ید نیست، سخن از مثلی و قیمت هم نیست.

بنابراین اگر خود مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) این را در دو مقام بحث می‌کردند روشن بود؛ لذا فرمودند: «و لو أصدقها ظرفاً علی أنه خل»؛ یعنی قرار آنها بر این باشد، یا خیال آنها بر این باشد؟ اگر قرار آنها بر این باشد که این خل است یعنی سرکه را مهر قرار دادند، این مهریه درست است منتها این مصداق نیست مصادیق فراوان دارد. آنها مصادیق هستند نه بدل. «فبان خمرًا» دو قول را نقل می‌کنند: «قیل کان لها» یعنی «للزوجه»، «قیمة الخمر عند مستحلیه»، چون مسلمین این را حلال نمی‌دانند در بازار اسلامی این قیمتی ندارد، در بازار غیر اسلامی تقویم می‌کنند آن قیمت را به این زوجه می‌پردازند. مرحوم محقق می‌فرماید که «و لو قیل کان لها مثل الخل کان حسناً»؛ این سرکه مثلی است قیمی نیست، سرکه را مهر قرار دادند، سرکه مثلی است قیمت خمر لازم نیست مثل خمر را پردازند کافی است. «و کذا لو تزوجها علی عبد فبان حُرّاً أو مستحقاً»؛ یک شخصی را گفتند این شخص مهریه

شماست به عنوان اینکه بنده ماست، بعد معلوم شد که بنده او نبود ملک دیگری بود یا نه اصلاً آزاد بود. در صورتی که آزاد باشد از جریان «بان خمرأ» بدتر است، چون خمر «عند المستحلین» قیمت دارد گرچه در بازار مسلمان‌ها بی‌قیمت است، ولی آزاد اصلاً قیمت ندارد، حتی شخص حق ندارد خود را بفروشد، چون انسان از آن جهت که انسان است آن‌طور نیست که مالک خودش باشد، یک امانت الهی است در دست او. برخی از امور را ذات اقدس الهی ملک انسان قرار داده است؛ اموال او را ملک او قرار داده است، حتی خون او را ملک او قرار داده است که اولیای دم می‌توانند با آن معامله کنند، اگر نخواستند قصاص کنند می‌توانند چیزی را بگیرند، گرچه در قتل عمد هیچ چیزی به عنوان دیه مشخص نشده، لذا بنا به توافق اولیای مقتول با قاتل گاهی می‌توانند فوق دیه، گاهی می‌توانند معادل دیه و گاهی می‌تواند کمتر از دیه، به «أحد أنحای ثلاثة» چیزی را از قاتل بگیرند. آنجای که دیه مشخص است آن یا قتل خطاست یا شبیه عمد است. خون این‌طوری است. اما آبروی مؤمن، عرض مؤمن این قابل خرید و فروش نیست، اینها مال خداست و انسان «امین الله» است؛ لذا اگر - معاذ الله - تجاوز به عنفی شد، همه بستگان این زن بیایند رضایت بدهند و خود این زن هم بیاید رضایت بدهد، پرونده همچنان باز است، زیرا عرض زن «امانة الله» است در اختیار اوست مثل خون نیست، این آبروی مؤمن است. این روایتی که در کافی آمده که «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَلَمْ يُقَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ»<sup>۱</sup> همین است؛ فرمود انسان حق ندارد آبروی خودش را بریزد چون آبرو مال او نیست، فرمود این مال را اسراف کرده است. حالا بگوییم فلان جا مال را داده اسراف کرده و کار حرامی کرده است؛ اما کاری بکند که آبروی او برود یا یک ملت کاری بکنند که آبروی او برود - معاذ الله - این نظیر مال و نفت و گاز و اینها نیست تا ما بگوییم کار بی‌عقلی کرده هدر داده، اینها

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۶۳.

نیست. آبروی یک ملت مال خداست و انسان «امین الله» است در این آبرو؛ آبروی زن همین‌طور است آبروی مرد همین‌طور است. در بخش‌هایی که حیثیت یک مؤمن مطرح است، این حیثیت مال خداست حق خداست، یک؛ و انسان «امین الله» است، دو؛ این مثل خون او نیست که بگوید حالا من می‌ریزم بعد خون می‌دهم به او، این خون ملک اوست می‌تواند به فلان بیمار خون بدهد یا می‌تواند به فلان بیمار کلیه بدهد، اینها را می‌تواند بدهد مادامی که برای خودش ضرر نداشته باشد می‌تواند بدهد؛ اما آبرو بدهد این را حق ندارد. غرض این است که بعضی از امور است که اصلاً مالیت ندارد، چون ملک طلق خداست؛ انسان این‌طور است، انسان آزاد خلق شده است.

این «مستحقاً للغیر أو حرّاً» خیلی بین آنها فرق است. در مسئله حرّاً اصلاً مالیت ندارد نمی‌شود گفت که این مثلی است یا قیمی. در ضمان ید فرع بر اصل مالیت است. اگر کسی مال مردم را تلف کرد او یا مثل بدهکار است یا قیمت، در عبد این‌طور است؛ اما در حرّاً اصلاً مالیت ندارد. حالا اینها آمدند گفتند که ما فرض می‌کنیم «لو کان هذا الحرّ عبداً» چقدر می‌ارزید، الآن هم همین‌طور، با یک تکلف می‌خواهند حل کنند. «علیّ ائیّ حال» بر فرض هم با تکلف حل بشود باید در دو مقام بحث شود.

«و الحمد لله رب العالمین»